

پرستو، چون چکاوک در بند

درباره بازی ترانه علیدوستی در "زندگی با چشمان بسته"

چاپ شده در: مجله ۲۴

زمان انتشار: مهر ماه ۱۳۹۰

ستایش و تقدیر یک بازیگر جوان در آغاز فعالیت حرفه ای اش، از آن تصمیم های حساسی است که به اجرا درآوردنش می تواند بر تمامی مسیر حرکت و رشد او تأثیر منفی یا مثبت بگذارد. از میان مشاهیری که در همان نخستین ایفای نقش خود، برای فیلمی برنده جایزه اسکار شدند که عنوان «با معرفی...» را کنار نام شان در تیتراژ آورده بود، آدری هپورن بعد از تعطیلات رمی (در ایران: شبی در رم) هیچ گاه زیر سایه آن نقش نماند و آن قدر بازی های گوناگون و نقش های چندگانه و چندلایه در کارنامه اش داشت که نقش شاهزاده بلژیکی فیلم وایلر هرگز به شمایل آشنای او بدل نشد؛ ولی مثلاً گلدی هاون بعد از گل کاکتوس، تنها یکی دوبار و از جمله در شوگرلند اکسپرس اسپیلبرگ توانست از سایه همان نقش دخترک شیرین و ساده دل فیلم جین ساکس به در آید؛ هر چند در تداوم چندباره همان نقش هم به قدر کافی موفق و دلپذیر بود و نمی شد بابت این تکرار، بحث خدشه دارشدن مسیر کاری اش را مطرح کرد. در سینمای ده سال اخیر ما هم ترانه علیدوستی همین موقعیت «تحسین در گام نخست» را با من ترانه پانزده سال دارم به دست آورد و در قدم های بعدی، کوشید با ترکیبی از هوش ذاتی خود و شناختی که به تدریج در مراحل پختگی و هنرشناسی بیشتر به دست آورد، در همان نقش و شیوه درجا نزنند. همکاری دوباره او با نخستین کارگردانش رسول صدرعاملی بعد از حدود هشت سال که از آن تجربه اول می گذرد، به خوبی نشان دهنده شکل ظریف این کوشش است: نقش پرستو دختر یک خانواده سنتی در یک محله قدیمی با تعصبات و «چشمان بسته» ای که در زندگی شان دارند، البته مانند ترانه قربانی شرایط و نگرش های افراطی و تنگ نظرانه جامعه اصراف است؛ اما در جزئیات بازی علیدوستی، در نوع نگاه و خنده ها و واکنش های همراه با دلزدگی او از این رفتار های قومی و قبیله ای، در نوع توصیه ها و مشورت هایش با دوست تحت ستم خود (اندیشه فولادوند)، گرایش آشکاری به پرهیز از معصومیت محض و صرف وجود دارد که آن را از ناآگاهی ترانه در فیلم اول بازیگر جدا می کند. شاید در نگاه اول به نظر برسد که این هوشمندی ها و

حاضر جوابی و گاه گردن فرازی پرستو، به قصد ایجاد تعلیق در تماشاگر به کار گرفته شده؛ به این معنا که ما در طول فیلم با دیدن و شنیدن رضایت پرستو از رستوران رفتن و بیرون رفتن با این و آن، به این احتمال فکر کنیم که شاید پدر (فرهاد آیش) و اهل محل درباره او و روابطش درست حدس زده اند. اما در واقع، در فیلمی که خودش از میانه ماجرا محیط کار او در دفتر آن وکیل (همایون ارشادی) را نشان می دهد، هدف ایجاد تعلیق صرف نیست. این که پرستو بدون آن که ساده دل و خام باشد، بی گناه است، از آن واریاسیون های جذاب بر تم همیشگی دختر معصوم و قربانی در سینمای اجتماعی ایران است که برای خودش به شکلی بسیار طبیعی، ادعاها و بازیگوشی هایی هم دارد و این، هیچ از معصومیت اش کم نمی کند.

درک و اجرای درست همین نکته در بازی علیدوستی، این نقش آفرینی را در کنار ترسیم دقیق و دلنشین فضای آن محله با تصاویر فرج حیدری، به دو برگ برنده فیلم اخیر صدرعاملی بدل می کند. و این در حالی است که تماشاگر امروز این سینما بعد از دیدن دقت چینش عناصر در فیلمنامه های اصغر فرهادی، دیگر نمی تواند این شکاف بزرگ فیلمنامه «زندگی با چشمان بسته» را بپذیرد و از خود نپرسد که پس برادر (حامد بهداد) و بقیه آنها که درگیر احتمال گناهکاری پرستو هستند، چرا به محل کار او سرک نمی کشند یا تعقیبش نمی کنند تا سر از کارش در بیاورند؟!